

مترجم :  
منیر صالح مجتهد



شوشکا علامه از انوار مقامات علمی  
پران بن سوم سالی

# دیندگی

زیرا این سنین زمانی است که کودک به پدر و مادر به عنوان الگوهایی برای شناخت، بیشترین نیاز را دارد. برای آزمایش این فرضیه او رابطه بین جنس کودک و جنس پدر و یا مادر از دست رفته را مقایسه کرده است. اگر فقدان جنس خاصی از نظر کودک اهمیت داشته، بنابراین مرگ پدر یا مادر از همان جنس باید رابطه نزدیکی با ناسامانیهای روانی او درآینده ایجاد کند. این رابطه درد دختران بیشتر یافت می شود. بخصوص مردن مادر و ناراحتیهای روانی دختر کلا "به یکدیگر مربوط می شوند. اما در مورد پسران، فقط در تعداد کمی از آنها این رابطه یافت می شود.

"راتر" در میان کودکانی که بیماری روانی داشتند، کودکان یتیم بیمار را با یتیمهای عادی و سالم مقایسه کرده است، به نظر او احتمال اینکه پزیشان، کودکانی را که پدر و مادر خود را از دست داده اند به طرف اضطرابات روانی سوق دهند، بیشتر است، تا خود حادثه مرگ. کودکان یتیمی که کمتر دچار ناراحتیهای روانی شده و دربارۀ آنها قبلاً "صحتی نشده است، در مقایسه با کودکانی که قبلاً" راجع به آنها بحث شده، تمایل داشته اند که بزرگتر از سن خود رفتار کنند. ضربه ای که باعث بیماریهای روانی این کودکان می شود، بندرت به علت یتیم شدن در کودکی بوده است. تقریباً "در یک سوم آنان، فاصله ای حدود پنج سال یا بیشتر، بین مرگ والدین و زمان بروز بیماری روانی، وجود داشته است. آثار یتیم شدن در سنین سه یا چهار سالگی، به نسبت سن بلوغ بیشتر مشاهده می شود. تنها آن گروه از کودکانی که بیماری آنها به فاصله شش ماه از یتیم شدن شروع شد، غالباً "در بین پسران بزرگتر بود. این آثار را با بیماریهای ناشی از افسردگیهای روحی و واکنشی که معمولاً افراد

آیا داغدیدگی باعث بیماریهای روانی در کودکان می شود؟

دکتر "مایکل راتر" اولین کسی بود که بطور نظامدار ارتباط بین داغدیدگی و ناراحتیهای روانی را در کودکان مورد آزمایش قرارداد. او با مراجعه به بخش روانی کودکان بیمارستان "مادزلی" یک گروه از آنان را تحت نظر گرفت و با توجه به هماهنگی سنی، جنس و طبقه شغلی پدرهایشان، آنها را با کودکانی که به بخش کودکان وکلینیک دندانسازی مراجعه می کردند، مقایسه نمود. او دریافت که بیش از دو برابر تمام کودکانی که به بخش روانی کودکان آورده می شوند، یکی از والدین خود را از طریق مرگ از دست داده اند، در صورتی که این امر در مورد کودکانی که به بخش کودکان مراجعه می کنند صادق نیست. اطفالی که به علت یتیم شدن در کودکی، دارای اختلالات روانی هستند، تقریباً "شش برابر تمام آنها می باشند که به دندانسازی مراجعه می کنند. در عین حال کودکانی که به علت یتیمی از بیماری روانی رنج می بردند، در مقایسه با اطفال روانی دیگر کم، و نسبت آنها به این کودکان یک به دوازده بود. "مایکل راتر" کودکان ناهنجار و طبیعی را در سنین مختلف با یکدیگر مقایسه کرده است. او در مقایسه میان کودکان نابهنجار که به هنگام سه یا چهار سالگی واقعه مرگ پدر یا مادر در زندگی شان اتفاق افتاده بود، به تفاوتی قابل توجهی دست یافت. به نظر او از دست دادن یکی از والدین، بخصوص در سنین دو یا سه سالگی زیان آور است،

احساسی به کودکان خود بی توجه می شوند که در نتیجه تماس بین پدر و مادر و فرزند به سردی می گراید. هنگامی که مادر نقش نان آور خانه را در خانواده انجام می دهد و همزمان نیز به امور خانه می پردازد، وقت بسیار کمی برای توجه به کودکانش خواهد داشت. او وقت آزادی نخواهد داشت که آنها را به گردش ببرد، و یا موقع خوابیدن برایشان داستان بخواند، به تکالیف مدرسه آنها توجه کند و با آنها به بازی بپردازد...

این کودکان نه تنها پدرشان بلکه در حقیقت نیمی از وجود مادر خود را هم از دست داده اند. در هر حال شرایط روحی مادر آنها تغییر کرده و فقط غم و اندوه نیست که موجب تغییراتی در او شده، بلکه شرایط بیوگی نیز دخالت داشته است. او برای اینکه در نقش جدیدش موفق گردد باید آن بخش از شخصیت خود را که قبلاً "پنهان بوده به تحرک درآورد و در اینجا خصوصیات مردانه، قدرت و استقلال مورد لزوم قرار می گیرد. نیازهای زنانه و آرزوی انجام مراقبتهای مادرانه و محبت نمی تواند کاملاً برآورده شود و محدود می گردد. در این شرایط کودکان باید بعضی از مسائل را برای گرداندن امور خانه، مثل مواظبت از خود و مراقبت از خواهر و برادر کوچکتر به عهده گیرند. گاهی اوقات، کودکان چهارساله قبل از اینکه آمادگی سنی داشته باشند، به مدرسه فرستاده می شوند تا مادر آنان فرصت کار کردن پیدا کند. کودکان کوچکتر به کودکان فرستاده می شوند و مفهوم زندگی خانوادگی را خیلی کم درک می کنند.

هیچ کودکی دوست ندارد از هم سن و سالان خود متفاوت باشد. با این حال به نظر

بزرگسال در مقابل غم و اندوه از خود نشان می دهند، و یا با برخوردهای ضد اجتماعی، جلوه گر شدند. جز در سنین بزرگسالی، عواقب بعدی از دست دادن پدر و مادر، از خود حادثه مرگ خیلی مهمتر بوده، حتی عواقب بعدی آن در دوران بعد از کودکی نیز در بزرگسالی متناوباً به چشم می خورد.

### اثرات داشتن یکی از والدین

هنگامی که یکی از والدین می میرد، معمولاً خانواده دچار بحران مالی می شود. "ماریس" می گوید که حتی بیوه زنانی که از نظر مالی دارای وضع مناسبی بوده، یا تمام وقت کار می کنند، باز مجبورند که خانواده را با درآمد خیلی کمتری بگردانند. مردان بیوه مجبور هستند که مقداری از درآمد خود را برای کارهای ضروری به خدمتکار و سرایدار بپردازند و معافی از مالیات بردارندشان که در زمان حیات همسر به آنان تعلق می گرفت، از بین می رود، از این رو کودکان یتیم، فقیر هم می شوند. لباسهایشان چندان نو نیست و نسبت به همسالگردهای خود اسباب بازی زیادی ندارند. آنها غالباً "لباسهای مستعمل خواهر و برادرشان را مورد استفاده قرار می دهند. این کودکان مانند پدر یا مادر بازمانده شان خود را در مقابل دیگران تحقیر شده احساس می کنند. بنابراین در مقابل ترحم افراد دیگر، واکنشهای شدیدی از خود نشان می دهند.

زمانی که یکی از والدین فوت می کند، آن دیگری ناخواسته به کودک بی توجه می شود، به علت اینکه ذهن زنان بیوه با احساس اندوه و ناراحتی خودشان مشغول می باشد غالباً "از نظر

می رسد که ظاهراً " فقر و محدودیت فعالیت‌های مشترک خانواده، در کودکان اثر معکوس نمی‌گذارد، به شرط آنکه رابطه فرزند و پدر یا مادر بازمانده‌اش خوب باشد و نهاده خانواده دست نخورده باقی بماند. آنچه که مهم است احساس خلائی می باشد که کسودک در تجربیات درونی و ذاتی خود از چگونگی رفتار مادر و پدرش با بچه‌یگر و با فرزندان‌شان در کانون خانواده احساس می‌کند.

مشاهده شده است که کودکان به هنگام رشد جنسی و بلوغ، والد هم جنس خود را الگو قرار داده، وقتی که به آینده‌شان فکر می‌کنند، خود را آن طور می‌بینند که همانند مادر یا پدرشان خواهند شد. ریشه‌های اصلی شخصیت، بخصوص آن قسمتی که به عنوان شخصیت ثابت خود در طول زندگی از آن یاد می‌کنیم، عمدتاً در شرایط اوایل کودکی ساخته می‌شود. وقتی که یکی از والدین در خلال این سنین حساس حضور نداشته باشد، رشد شخصیت دچار اختلال می‌گردد و شکل گرفتن آن در بزرگسالی احتمالاً مشکل خواهد شد. "راتر" می‌گوید که از دست دادن مادر برای یک دختر بخصوص بین ۲ - ۴ سالگی زیان آور است. "هیلگارد" بیان می‌کند که از میان کودگانی که پدر خود را از دست داده‌اند، احتمال بیشتری دارد که پسران نسبت به دخترها در رابطه جنسی و هماهنگی در زندگی زناشویی، دچار اشکالات عمیق تر شوند.

غالباً، هنگامی که یکی از والدین از دست می‌رود، افراد دیگر، یعنی: عموها، دایی‌ها و معلمان مدرسه برای کودکان یتیم به عنوان یک الگوی نمونه عمل می‌کنند. این افراد هرگز به نزدیکی والدین خود کودک نسبت به آنها نخواهند بود و با توجه به این امر وجود آنها کمتر



فایده‌کننده است.

قبل از ادامه بحث، براین مسأله باید تأکید شود که اگر چه در میان کودگانی که بیماری روانی داشته‌اند تعداد زیادتری یتیم بوده‌اند اما مشخص نشده که چه تعداد از کودگان یتیم در حقیقت دچار بیماری روانی شده‌اند، شایسته تعداد آنها بسیار کم باشد. در صورتی که پژوهش‌های ویژه‌ای درباره کودگان یتیم، در جامعه انجام نگردد، نمی‌توان دریافت که از دست دادن پدر یا مادر چه اثرات ناهنجار روانی در کودک ایجاد خواهد کرد.

#### واکنش‌های کودگان در برابر غم و غصه

کودگان بین شش ماه تا سه سال در برابر از دست دادن مادر، واکنش‌های احساسی دارند. کودگان سه تا پنج سال، ممکن است با نداشتن هیچ گونه عکس‌العملی که بیانگر غم و اندوه آنان

طرز وحشتناکی پرت شده بود. از این رو مادرش همیشه می ترسیده که او آسیب شدیدی ببیند. روانکاو که در آن هنگام و بعداً "با اوصحبت کرده است ابراز می دارد که او خاطره مرگ برادرش را بیان می کرد. درد هسالگی می توانست تمام جزئیات واقعه را به خاطر بیاورد و احساس محکومیت شدید از اینکه او مسوول قتل کودک بوده است، هرگز او را رها نکرده بود. او قادر نبود احساس گناهی را که سالها با خود همراه داشت، با پدر و مادر خود در میان بگذارد. او احساس می کرد که نباید با "یادآوری" خاطره برادر، مادر خود را ناراحت کند. مادرش هرگز درباره بچه صحبت نمی کرد و آلن احساس می کرد که او هم نباید چنین کاری کند. او می خواست که مادرش کودک و مرگ او را "فراموش" کند، گرچه خودش نمی توانست. با توجه به حس حسادت که آلن رانسبت به برادرش تحت فشار قرار می داد و رقابت او برای جلب محبت ناپدری اش که آلن کاملاً "درباره آن مطمئن نبود، احساس گناه آلن مفهوم پیدامی کرد. آلن فکر می کرد که او پدرو واقعی من نیست اما مرا به اندازه برادرم دوست می دارد. کودک مرد، اما آلن فکر می کرد آرزوی او برای بازداشتن برادرش از پیوستن به او و نیز ناپدری اش در آغل، مسوول مرگ کودک بود. تنها راهی که آلن احساس می کرد بتواند از گناه خود رهایی یابد، طلب مجازات برای خود و ضربه دیدن از دنیای خارج بود. او در مدرسه کودک ناآرامی شد به طوری که دائماً "برای خود در دسر درست می کرد و ماده پذیرش حادثه بود.

از ۹ سالگی به بعد غم و غصه به نوع بزرگسالان در کودک ایجاد می گردد. کودکان در عزاداری شرکت می کنند، حالت گریان می -

باشد، افراد بزرگتر را به تعجب وادارند، به شرط آنکه مطمئن باشند پدر یا مادر بازمانده از آنان نگهداری کند و زندگی روزانه آنها بطور بنیادی تغییر نپذیرد. در این قبیل کودکان روی هم رفته به جای غم و غصه، ترس از اینکه آنها به حال خود واگذارده شوند مهمترین مسأله ای است که ذهن آنها را مشغول می دارد. کودکان پنج تا هشت ساله، تقریباً "از مرگ آگاهی دارند و در این باره سوالاتی می کنند. اگر مرگ پدر یا مادر و یا یکی از افراد نزدیک خانواده، در کنار مشکلات و فشارهای دیگر واقع شود، احتمال بروز ناهنجاریهای رفتاری در کودک، که برای افراد بزرگسال بی معنی خواهد بود، به وقوع خواهد پیوست.

#### نمونه بالینی

این نمونه پسری به نام آلن است که مادرش به هنگام شیرخوارگی وی از پدرش جدا شده و با یک کشاورز ازدواج کرده بود و یک برادر ناتنی دوساله داشت. آلن ناپدری خود را ستایش می کرد. یک روز هنگامی که می دوید تا در آغل گوسفندان پهلوی او برود، برادر کوچکتر به دنبال او دوید. آلن در حالی که خودش از دیوار کوتاهی بالای رفت تا به آغل برسد، بر سر برادر کوچکش داد زد که کنار برود. او که چهار دست و پا به دنبال آلن خود را از دیوار بالا می کشید به داخل چاهی افتاد و غرق شد. از آن به بعد آلن کاملاً "تغییر کرده و بچه بسیار مهاجم و خشنی شده بود. متناوباً "با بچه های دیگر در مدرسه دعوا می کرد و نمی توانست در درسهای خود تمرکز داشته باشد. او از جاهای خطرناک بالای رفت و چند بار به

گیرند، منزوی و خونسرد و غالباً "خشن می شوند". واکنش خشونت در بزرگسالان نیز به چشم می خورد و رفتار خشونت آمیز نسبت به مرگ، آرامش آنان را برهم می زند. این نوع خاص از عزاداری در تمام سنین وجود دارد. ماریس توضیح می دهد که حتی یکی از بیوه زنان به دکتر خود حمله کرده بود و خیلی از بیوه زنان، پزشکان و پرستارها را متهم به این می کنند که به قدر کافی وظیفه خود را در قبال شوهر از دست رفته آنها انجام نداده اند. بسیاری از بیوه زنان رفتاری خشونت آمیز با همسایگان و فامیل نشان می دهند زیرا افراد دیگر امکانات زیادی در زندگی دارند، در حالی که برای آنان چیزی باقی نمی ماند که به خاطر آن زندگی کنند.

همچنین غالباً "واکنش کودکان نسبت به یتیم شدن، خشونت آمیز و حتی به گونه ای رفتار ضد اجتماعی است".

#### نمونه دیگر

"مری" هنگامی که مادر خود را در یک حادثه تصادف جاده از دست داد، سیزده ساله بود. مادرش که رانندگی می کرد، بلافاصله کشته شد. پدر با جراحی کمی که برداشته بود به بیمارستان منتقل شد. "مری" در مدرسه از تصادف باخبر شد. او خیر را به آرامی پذیرفت و فقط هنگامی که پدرش را در بیمارستان دید پریشانی او آشکار شد. یکی از عمه هایش برای نگهداری او آمد و مری خوشحال و شاد در خانه باقی ماند. اما وقتی جنازه مادر را دید بیرون دوید و به خانه همسایه رفت. پدر و عمه اش تشخیص دادند که او با شرکت در مراسم تدفین، بسیار ناراحت خواهد شد و ترتیب ماندن او را در

خانه دادند. رفتار مری در خانه، به علت یتیم شدن، تغییری نکرد. اما در مدرسه او شخص دیگری شد. او حالا عصیانگر و سرکش شده بود و یک بار زمانی که معلم به خاطر رفتارش به او اعتراض کرده بود، مری عینک معلم را از صورتش کشیده بود و دیگران مجبور شده بودند که جلوی او را بگیرند تا به معلم خود حمله نکند.

می‌شد. اما در مدرسه، آنجایی که ضعف درسی او، سرزنش مادرش را به همراه داشت، و آنجایی که او برای اولین بار از مرگ مادرش مطلع شد با رفتار خشن و غیرعادی خود، معلمش را به حیرت واداشت.

چگونه بزرگسالان مرگ را برای کودکان توضیح می‌دهند؟

این ایده که کودکان " برای فهمیدن خیلی کوچک، هستند " غالباً " برای توضیح دوهدف کلی ولی متضاد درباره اثرات مرگ و زندگی در کودکان به کار می‌رود، زیرا کودکان را غالباً، غیرحساس، و ناتوان برای درک حوادث به‌شمار می‌آورند. بنابراین به آنها اجازه داده می‌شود که شاهد احساسات و برخوردهای بزرگسالان باشند، بدون اینکه توضیحات کافی درباره بین رفتار به آنها داده شود. آنها دارای چنان احساسات لطیف و روحیه شکننده‌ای هستند که حقایق زندگی، باید دقیقاً " از آنها مخفی گردد. هنگامی که مادری کوتاهی می‌کند که به پسر ۹ ساله خود بگوید پدر واقعی او مرده و مردی که فرار است با او ازدواج کند پدر دوم اوست، ممکن است این عمل خود را چنین توجیه کند که کودک " برای فهمیدن خیلی کوچک " است. وقتی مردی که همسرش در بیمارستان در حال مردن است و آن را به عنوان یک راز از بچه‌های کوچک خود مخفی می‌کند، برای اینکه کودکان شدت بیماری مادر را نبینند، ممکن است همان توجیه را برای خود داشته باشد. در هر دو مورد، رفتار والدین به جای اینکه درک واقعی احساس کودکانشان باشد، ناشی از نیاز درونی خود آنهاست. آن مادر ممکن است که در خود احساس گناه آمیزی

... مری تنها بچه خانواده بود. پدرش به علت بیماری برای مدت طولانی به سرکار نمی‌رفت، مادرش بانوعی رفتار مردانه، راننده و وانت بار بود. مری تقریباً " به پدر خود نزدیکتر از مادر سخت‌گیرش بود. هنگامی که بزرگتر شد دچار بیماری صرع گردید و بخصوص در مدرسه دچار حمله‌های شدید می‌شد. ریشه، این بیماری در برخوردهای زیادی بود که بین او و مادرش واقع می‌شد. یک ماه بعد از حادثه، مری نتوانست به یاد بیاورد که با شنیدن خبر مرگ مادرش چه احساسی داشته است. او گفت که " خبر در روزنامه نوشته شد و من فقط به اسم آن یک نگاه انداختم، همین و این تمام چیزی بود که دیدم. خردر روزنامه " اکسپرس " بود. من فقط اسم او را دیدم. " وقتی که از او خواسته شد درباره مادرش توضیح دهد، گفت: " او موهای سیاهی داشت، او یک نوعی از ... چیزی یاد نمی‌آید. او یک کیف سفید داشت ... هنگامی که ماشینهای دیگر را می‌بینم، ناراحت می‌شوم ... من وحشت می‌کنم از اینکه حادثه ای اتفاق بیفتد. " او وقتی مجبور شد درباره احساسات عمیق تر خود صحبت کند، ناگهان ماتزده شد، کنتش را پوشید و آماده بیرون رفتن از اطاق گردید. بعدها، هنگامی که دوباره از او خواسته شد که برخورد خود را با معلم به یاد آورد، او دوباره ماتزده شد و نتوانست چیزی به یاد آورد.

این دختر یک ماه پس از آنکه مادر خود را که با او در برخورد و تضاد بود، از دست داد، هنوز هم در مقابل حادثه از خود دفاع می‌کرد. از نظر احساس او انکار می‌کرد که یک چنین حادثه‌ای پیش آمده و در خانه طوری رفتار می‌کرد که گویی هیچ اتفاقی نیفتاده است. در عوض هرگاه ماشین عجیبی می‌دید، هیجان‌زده

به احساسات کودک خود راجع به ازدست دادن پدرش، کمک نماید؟

عده ای براین عقیده اند که کاهش شعائر دینی درزندگی مدرن، عدم مراسم تشییع جنازه و عزاداری عمومی، افراد داغدیده را از امکان بروز احساساتشان محروم می کند و به هر حال از روی ناچاری این واقعیت را که درزندگی شان تغییر و تحول پیدا شده می پذیرند. عزاداری، مانند دیگر احساسات عمیق انسانی، به صورت فزاینده ای یک پدیده خصوصی و فردی شده است. با این حال "ماریس" درمطالعات خود روشن ساخت که عزاداری عمومی ظاهری، برای بیوه زنان از ارزش بسیار کمی برخوردار است و مراسم تشییع آرامش موقتی ایجاد می کند. درعین حال افراد دیگر می توانند تسلی قابل ملاحظه ای برای داغدیدگان داشته باشند.

فروید بر روی آنچه که "کار عزاداری" نامیده، تاءکید می کند. هنگامی که شخصی یتیم می شود، مجبور است برای احساس غم و اندوه، و برای چیزهایی که از دست داده و احتمالاً "تقصیراتی که داشته کاری انجام دهد، به نظر می رسد که نیمی از وجود او از دست رفته، و مجبور است به خاطر اینکه بتواند زندگی خود را ادامه دهد، این کمبود را دوباره به طرز خوبی بسازد. ممکن است حتی مدتی طول بکشد تا بازماندگان بتوانند از دست رفتن عزیز خود را به عنوان یک حقیقت بپذیرند. همسر بازمانده با خاطرات خود مبارزه می کند، مرگ شریک زندگی خود را می پذیرد، وجود او را درخانه حس می کند و وسایلی که متعلق به او بوده برایش ارزش پیدا می کند. احساس تنفرازستم سرنوشت براو چیره می شود، انگیزه تحرک دراو بقیه در صفحه ۴۷

نسبت به شوهر اولش حس کند از اینکه نسبت به او وفادار نمانده است و همین مسأله ممکن است گفتن حقیقت را به کودکش مشکل گرداند. و آن پدراحتمالاً "مرگ همسرش را که درشرف مرگ است، نیمی از واقعه می داند و احساس می کند با نیمه دیگری که خودش است می تواند این تراژدی را به صورت سحرآمیزی، تغییر دهد و اگر آنچنان رفتار کند که گویی چنین اتفاقی نخواهد افتاد و یا درباره موضوع صحبت نکند، پس مطمئناً چنین چیزی بموقع نخواهد پیوست. او تصور می کند که اگر به کودکان آمادگی این حادثه را بدهد مثل این می ماند که او مرگ را دعوت کرده است.

تنها هنگامی که پدر و مادر کمک می شود که بر احساسات خود در برابر مرگ غلبه کنند. آنها می توانند واقعیات را به کودکان خود تفهیم کرده و روشهای مؤثری برای مواجهه درست کودکان با این مسأله در پیش بگیرند.

چگونه افراد غریبه می توانند مؤثر باشند؟

معمولاً وقوع مرگ در یک خانواده مسأله ای برای شرمساری نیست. اگر چه در افراد تمایلی برای کناره گیری از یتیمها دیده می شود، اما بازماندگان شخص متوفی از ترس ناراحت کردن دیگران از یادآوری نام مرده شان خودداری می کنند. اگر قرار باشد که بازماندگان به قدر کافی خود را با شرایط زندگی شان که تغییر یافته تطبیق دهند، پس بازگو کردن غم و غصه بعد از داغدیدگی لازم می باشد. اگر مادری که بیوه شده است قادر نباشد به اندازه کافی درباره داغدیدگی، احساس خود را بیان کند، پس چگونه می تواند



زینظر دکتر افروز



## مشاوران پیوند، پاسخ می‌دهند!

■ تذکر مهم : برای این که مشاوران پیوند توفیق بیشتری داشته باشند تا به سوالات شما در زمینه مشکلات تربیتی و آموزشی پاسخ بدهند ، خواهشمند است مسائل مورد نظر خودتان را به صورت مختصرو در عین حال کاملاً " روشن بنویسید . زمانی که در مورد فرزندان مسأله‌ای را مطرح می‌کنید ، حتماً " مشخصات کامل وی را شرح دهید . ضمناً " لازم به یادآوری است که طرح مسائلی که از اهمیت بیشتری برخوردار بوده ، عمومیت دارند ، در اولویت خواهد بود . بدیهی است پاسخهای ارائه شده هرگز نمی‌تواند کامل و جامع باشد ، لذا عنداللزوم باید در زمینه حل یک مسأله مطالعه و مشاوره بیشتری انجام شود .

در نزد بچه های مختلف تا حدودی متفاوت است. فی‌المثل درست است که بچه های خردسال نیاز به توجه و محبت بیشتری دارند و این نیاز را به شیوه های مختلف اظهار می دارند، اما در مقابل، بچه های بزرگتر علی رغم اینکه همانند دیگران نیاز به مهر و محبت والدین دارند، لیکن نمی توانند مانند بچه های کوچک چنین نیاز مهمی را همواره به زبان آورند و یا به روشهای کودکانه نشان دهند. بنابراین وظیفه پدرها و مادرهاست که سعی کنند به ویژگیها و نیازهای فرزندان بزرگتر خانواده بیشتر توجه نمایند. یکی از دلایل مهم دعوای خواهان و برادران در خانواده همانا کم توجهی والدین به ویژگیهای شخصی و نیازهای عاطفی - اجتماعی بچه های بزرگتر خانواده است. شایسته است در برخورد با فرزندان خانواده که درسین مختلف هستند، بیشترین توجه عاطفی را به فرزند بزرگتر خانواده معطوف کنیم. در این صورت ممکن است به طور موقت کوچکترها بی تابی کنند اما بعد از مدت کوتاهی که شاهد رفتار جدید ما شدند و ما را در رفتارمان ثابت قدم دیدند آنها نیز یاد می گیرند که به برادران یا خواهران بزرگتر خود احترام بگذارند و برای شخصیت آنها ارزش قائل شوند. در واقع بدین ترتیب با اعمال روش درست پاسخ مطلوبی به یکی از مهمترین و حساس ترین نیازهای فرزندان داده ایم. لازم است در سلام و احوال پرسی ها، گفت و گوها، خریدها، گردشها و سفرها، پدر و مادر با همفکری و هماهنگی یکدیگر ابتدا جویای حال و نظر فرزند بزرگ خانواده شوند. در این صورت بعد از مدت زمانی نه چندان طولانی مشاهده خواهیم کرد که حسادتها و اختلاف

خانم م، ثنایی از مشهد:

... من و همسرم با سه فرزندمان در یک آپارتمان نسبتاً کوچک زندگی می کنیم. تاکنون سعی کرده ایم از تنبیه بدنی بچه ها خودداری کرده، تا حدی که برایمان مقدور بوده است با مطالعه کتابهای تربیتی و گوش دادن به بحثهای تربیتی شما در رادیو با بچه هار رفتار کنیم. اما متأسفانه همیشه نظاره گر دعوایهای شدید میان بچه ها هستیم. هر سه فرزند ما هم پسر هستند: ۲/۵ ساله، ۷ ساله و ۱۲ ساله. آنها بیشتر اوقات با هم دعوا دارند، بخصوص بچه وسطی ما هم با برادر بزرگترش دعوا دارد و هم با برادر کوچکترش. خواهشمندم ما را راهنمایی کنید که در این ارتباط چه روشی را در پیش بگیریم. در ضمن من دیلمه و خانه دار هستم و همسرم کارمند دولت است.

خواهر محترم خانم ثنایی

شما هم سلام ما را پذیرا باشید. از اینکه برای ما نامه نوشتید بسیار متشکریم، بخصوص خوشحالیم از اینکه نوشته بودید هرگز فرزندانمان را مورد تنبیه بدنی قرار نمی دهید. اما در ارتباط با مسأله ای که مطرح فرموده اید چند نکته ظریف تربیتی را برای اطلاع شما و بسیاری دیگر از اولیای محترمی که در شرایط مشابهی هستند، متذکر می شوم. همه بچه ها نیازهای زیستی، عاطفی و ذهنی مشابهی دارند. توجه به نیازهای اساسی کودکان و نوجوانان و تلاش در حسن ارضای آن نیازها اهمیت فوق العاده ای دارد. اما تظاهر این نیازها

سلام کرم و صمیمانه ما را پذیرا باشید .  
 از اینکه مسأله مورد نظران را با مشاوران  
 پیوند مطرح نمودید سپاسگزاریم . بدون تردید  
 مطالعات و بررسیهای علمی حاکی از آن است  
 که درصد تولد کودکان معلول از والدینی که  
 نسبت نزدیک خویشاوندی خونی دارند در مقایسه  
 با والدینی که هیچ گونه نسبت فامیلی ندارند  
 بطور قابل ملاحظه ای بیشتر است . مثلاً " اگر  
 بطور کلی میزان تولد نوزادان معلول از  
 ازدواجهای غیر فامیلی دو درصد باشد ، این در  
 ازدواجهای فامیلی به بیش از سه تا چهار برابر  
 می رسد . به عبارت دیگر اگر از هر یک صد ازدواج  
 غیر فامیلی ۲ نفر بچه معلول به دنیا بیایند ،  
 در ازدواجهای فامیلی از هر صد ازدواج ممکن  
 است ۶ تا ۸ کودک معلول متولد شود . به کلام  
 دیگر بیش از ۹۰ درصد از زوجینی که نسبت  
 خویشاوندی دارند صاحب فرزندانی سالم  
 می شوند . با توجه به نکات فوق که به اختصار  
 توضیح داده شده است و در نظر گرفتن این  
 حقیقت علمی که بسیاری از معلولیتهای ژنتیکی  
 قابل پیش بینی و پیشگیری است ، شایسته است  
 با هماهنگیهای لازم ، قبل از ازدواج به اتفاق  
 پسرخاله تان بایک متخصص و مشاور ژنتیک  
 مشورتی داشته باشید . در هر حال اگر در بین  
 اعضای خانواده شما و پسرخاله تان ، از کوچک  
 و بزرگ ، فرد معلولی ( مادرزادی ) وجود نداشته  
 و ندارد ، باتوکل به خداوند متعال ازدواج مبارک  
 و موفق خواهد داشت .

نظرها به حداقل می رسد . همچنین بایسته این  
 است که به هنگام بروز دعوا بین فرزندندان  
 خانواده هرگز و بخصوص بدون دلیل فرزند  
 بزرگتر را مورد سرزنش قرار ندهیم و صرفاً " به  
 خاطر کوچکی سن و گریه هاوی قراربیهیای  
 بچه کوچک از او حمایت نکنیم . مطمئن باشید که  
 باتوکل به خداوند متعال و با نیت پاک واراده  
 فوی ، چنین روشی مؤثر واقع خواهد شد .

خانم ف . ن از آذربایجان شرقی :

... دختری هستم ۲۴ ساله ، چندسالی  
 است که به صورت حق التدریس در یکی از مدارس  
 ابتدایی تبریز مشغول تدریس هستم . از زمانی که  
 در سالهای آخر دبیرستان بودم تا کنون چندین  
 نفر خواستگار داشته ام اما به دلیل اینکه مایل  
 بودم در دانشگاه ادامه تحصیل بدهم حاضریه  
 ازدواج نندم . اما مدتی است که با مشورت  
 خانواده به این نتیجه رسیده ام که شرایط  
 ازدواج برایم فراهم است . در حال حاضر پسر  
 خاله ام که جوانی مؤمن و معهد و کارمند یکی از  
 ادارات تبریز می باشد بطور جدی تقاضای ازدواج  
 با من را دارد . واقع این است که خانواده هم  
 موافق هستند و خودم هم از شخصیت ایشان  
 رضایت دارم و هیچ نظر منفی نسبت به او ندارم ،  
 اما هر وقت به ازدواج با پسرخاله ام می اندیشم  
 نگرانی و اضطراب وجودم را فرامی گیرد . خیلی  
 شنیده ام که ممکن است ثمره چنین ازدواجی  
 بچه های معلول و عقب افتاده باشد ، از شما  
 می خواهم که مرا راهنمایی فرمائید .

خواهر محترم خانم ف - ن



بتوانند احساس منفی خود را نسبت به مرگ بپذیرند، قادر خواهند بود که وجود چنین احساسی را، کودکان خود فیسول نمایند. و اگر بدون احساس سرزنش در خود نسبت به فرد از دست رفته به ایجاد روابط جدید بپردازند، به همین نسبت قادر خواهند بود که چنین رفتاری را در کودکانشان بپذیرند.

زمانی که یکی از پدر و مادر نتوانند تضادهای درونی خود مثل تضاد بین علاقه به همسر جدید و وفاداری نسبت به مادر از دست رفته فرزندانش راحل کند، ممکن است کودکان خود را وادار نماید تا در تضادهای او سهیم شوند تا جایی که ضرر آن به تمام خانواده می رسد. او ممکن است کودکان خود را به طور ضمنی تشویق به خصومت نسبت به نامادری شان کند تا احساس کناهی را که نسبت به همسر اول خود دارد بروز دهد. و همزمان رفتار فرزندانش را عیرقابل تحمل قلمداد کند و حمایت خود را از همسر جدیدش اعلام دارد.

از بین می رود. او باید یک شروع جدید و متفاوتی از قبل داشته باشد تا بتواند گذشته را فراموش نماید و همه چیز را کنترل کند. بتدریج در طول ماهها و سالها، احساس وابستگی به آن عزیز از دست رفته، کاهش پیدا می کند و به این ترتیب، شخص داغ دیده یک بار دیگر قادر خواهد بود که تجربه و روابط جدیدی را شروع کند. در طول پیشروی درهماهنگی دوباره با دیگران، مردم می توانند با فراهم آوردن امکانات مناسب برای افراد داغ دیده، به آنها کمک کنند تا درباره احساسات خود صحبت کنند و با عمیق ترین افکار خود نسبت به مسأله، روبرو شوند. طول دادن غیر طبیعی عزاداری و یا کمک به واکنشهای غم و درد که باعث گرفتن تصمیمات ناگهانی در زندگی می گردد و بعداً "موجب تأسف خواهد شد" (مثل ازدواج سریع مجدد)، آن زمانی به وقوع خواهد پیوست که شخص عزادار به خود اجازه ندهد احساساتش را درباره مرگ عزیز خود آزادانه ابراز کند.

به نظر نمی رسد که استانداردهای مراسم مذهبی عزاداری، در این دوره، بتواند برای ایجاد آرامش در فرد، مؤثر واقع شود. غالباً واکنشهای فردی نسبت به غم و اندوه در قالبهای قراردادی و الگوهای پیش بینی شده نمی گنجند. اگر برای پدر و مادر داغ دیده، امکان بروز افکار و احساسات مانند: احساس تنفر نسبت به مرگ، که در ابراز غم و غصه های ظاهری نمایانگر نیست، فراهم آید، می توان کمک زیادی به آنها نمود. زیرا این نوع احساسات است که عزاداری را طولانی می کند و نتیجه حاصل از آن موجب می شود که شخص خود را مقصر و بی ارزش پندارد. هنگامی که پدر و مادر